

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید

xyaban@gmail.com

برای اشتراک روزانه با این آدرس الکترونیکی تماس بگیرید

khyaboon@gmail.com



پنجشنبه ۵ آذرماه ۱۳۸۸

بیانیه کانون نویسندگان ایران دستگاه سرکوب همچنان قربانی می گیرد

دستگاه سرکوب همچنان قربانی می‌گیرد. در پی مقابله با اعتراض‌های گسترده‌ی مردمی که از ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد و همچنان ادامه دارد، شاهد تشدید اقدام‌های سرکوب‌گرانه و صدور احکام هر چه سنگین‌تر علیه دستگیرشدگان رویدادهای ماه‌های اخیر هستیم. به نظر می‌رسد سرکوب‌گران در مسیری افتاده‌اند که تنها راه ادامه‌ی حیات خود را در تشدید خفقان و ارباب و تنگ‌تر کردن فضای سیاسی جامعه می‌بینند. کار به جایی رسیده است که مراسم بزرگداشت جان‌باختگان قتل‌های سیاسی موسوم به «زنجیره‌ای»، که در گذشته هرچند با محدودیت‌هایی برگزار می‌شد، با لشکرکشی بی‌سابقه‌ی پلیسی و نظامی روبه‌رو می‌شود و از هر گونه هم‌دردی با خانواده‌ی جان‌باختگان ممانعت به عمل می‌آید. بر بستر همین تشدید سرکوب و خفقان است که حتی برای



ساده‌ترین اعتراض‌ها و ابراز بیان‌ها حکم اعدام صادر می‌شود.

ما تشدید روزافزون و نگران‌کننده‌ی ضرب و شتم، دستگیری، زندان، شکنجه و تجاوز جنسی، و اعدام‌ها را قاطعانه محکوم می‌کنیم و خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه‌ی دستگیرشدگان و توقف هر چه سریع‌تر روند سرکوب و خفقان هستیم؛ ما تجمع و اعتراض مسالمت‌آمیز را کماکان حق مسلم همه شهروندان می‌دانیم.

کانون نویسندگان ایران

۱۳۸۸/۹/۳



به زمین می‌خوردند و به ناچار تیم ۳ نفره به شدت مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفت.

نکنه جالب توجه، اعتراض ماموران پلیس پیشگیری به نیروهای یگان ویژه بود، مبنی بر اینکه ضرب و شتم شما در این مکان به حساب ما نوشته می‌شود در حالی‌که ما خواهان این برخورد نیستیم.

«در پلیس پیشگیری، در اتاقی ۳۰ متری ۱۰۰ نفر را جا داده بودند و با توجه به گرمای تابستان این قضیه کاملاً آزار دهنده بود من به چشم خود دیدم که ۱ نفر آن‌جا بر اثر شدت ضرب و شتم جان باخت و جنازه‌اش را به بیرون انتقال دادند. مورد دیگر پسری بود که چهره مناسبی داشت ولی تمام بدنش کبود بود. به خاطر شدت کبودی‌های روی بدنش، علت را جویا شدم، گفت که سربازان قصد تجاوز به من را داشتند و وقتی یا ممانعت من مواجه شدند با ضربات متعدد مشت و لگد و باتوم به من حمله کردند.

این فرد ادامه می‌دهد:» پیشنهادهای شرم‌آوری که از جانب ماموران به مردان متاهل داده می‌شد، قسمتی از

نظامی انگار خجالت می‌کشد پولش را در جیبش می‌گذارد لبخند تلخی می‌زند و هیچی نمی‌گوید. اما نگاهش را راننده برابمان ترجمه می‌کند «منظورش بود ما از اوناش نیستیم» و یک مرتبه همه روزهای گذشته را به یاد می‌آورند روزهای دور و نزدیک هرکس خاطراتی از نیروهای انتظامی که می‌توانسته اما زنده را تعریف می‌کنند. اراده ای است که نمی‌خواهد بگذارد ما تصور کنیم آتی که کنارمان نشستته بود از ما نبود. حتی آن دختر چادری هم از ما بود و از کتک‌هایی که خورده بود می‌گفت. راننده معتقد بود بچه‌های خود این‌ها هم میان مردمند.

راننده می‌گفت این طرح هدفمند کردن خیلی عجیبه با شیب هفتاد درجه سقوط می‌کنند. نظر ما را هم پرسید گرچه گوش نمی‌داد. خانم چادری گفت: می‌خوان جمع کنن برن از این مملکت خودشون هم می‌دونن. ولی همه از این نتیجه‌گیری که روزهای آخر این هاست خوشحال

خیابان

۵۴

زنده باد حاکمیت مردم

مرگ بر دیکتاتوری

قتل‌های زنجیره‌ای، پس از یازده سال

امیر. ک

یازده سال پیش، در آذرماه، فصل خونین دیگری در تاریخ جمهوری اسلامی رقم خورد. در محدوده زمانی فشرده‌ای تعدادی از نویسندگان و فعالین سیاسی در یک جنایت سازمان یافته و طرح ریزی شده‌ی حکومتی به قتل رسیدند. قتل‌هایی که به طرز فجیع اجرا شدند و کل جامعه را در بهت و حیرت فرو برد. وزارت اطلاعات در بیانیه‌ای نقش تعدادی از عوامل خود در این جنایت‌ها را پذیرفت و آنها را گروهی خودسر خواند.

در آزمان از طریق نشریات اصلاح طلب حکومتی این ایده به صورت مکرر مطرح شد که هدف اصلی قتل‌های زنجیره‌ای دولت خاتمی بوده است. به صورت تلویحی این ادعا این معنا را داشت که خود چهره‌هایی که ترور شدند اهمیت اصلی را نداشتند و ممکن بود هر کس دیگری نیز به جای آنها باشد. به این ترتیب خشم مردم علیه این جنایت هولناک به سمت دفاع از دولت خاتمی کانالیزه شد. عدم اهمیت چهره‌های به قتل رسیده نکته‌ای بود که خامنه‌ای نیز بر انگشت گذارده بود. او در یک سخنرانی گفت که من تمام نشریات ادبی و فرهنگی ایران را مرور می‌کنم و این اسامی را تا به حال نشنیده‌ام. هدف این ترورها مخدوش کردن چهره نظام بوده و عوامل آن آلت دست دشمنان خارجی بوده‌اند.

اما واقعیت آن بود که هدف اصلی همان‌ها بودند که به قتل رسیدند و نه دولتی که هشت سال بر مصدر قدرت باقی ماند. داریوش فروهر از معدود چهره‌های سیاسی قدیمی و مطرح ملی‌گرا بود که در ایران زندگی می‌کرد و علناً از ضرورتی انقلابی دیگر سخن می‌گفت. او شاید در یکی از آخرین مصاحبه‌های خود، در گفتگو با یک نشریه دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد در هنگامه‌ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ به صراحت از اصلاح ناپذیری ساختار حکومت سخن گفت و اعلام کرد جز با یک انقلاب دیگر مردم به آزادی دست نمی‌یابند. با قتل او حکومت می‌توانست مطمئن باشد که سیاسیون سالمند سرشناسی که از دولت موقت در ایران باقی مانده‌اند، همواره بیانیه‌های دسته‌جمعی خواهند داد و از ضرورت اصلاحات گام به گام سخن خواهند گفت و ساختارشکنی را سخن عده‌ای خارج نشین قلمداد خواهند کرد. محمد مختاری و محمد جعفر پوینده‌دو نویسنده و مترجم پرکار چپ‌گرا بودند که حتی قتل آنها، نتوانست تأثیر آثار آنان بر باززایی چپ در نسل جوان را سد کند. تلاش آن دو در سازمان یابی مجدد کانون نویسندگان ایران به دقت رصد شده بود و قطع خونبار جناح چپ کانون نویسندگان ایران هدف مهمی برای حاکمیتی بود که دال چپ را برای خط امامش لازم داشت. مجید شریف، پیروز دوانی، و دیگر جانب‌باختگان قتل‌های زنجیره‌ای نیز اهداف معین و استراتژیکی برای جمهوری اسلامی در کلیت آن بودند و اهداف درازمدتی را برای جمهوری اسلامی دنبال می‌کردند.

نکنه قابل توجه این بود که بسیار از کسانی که در زمان‌های عادی که شهروندان با بی‌قانونی روزمره مواجهند، هیچ سخنی درباره‌ی تخطی حاکمان از قوانین نمی‌زنند، در دوره‌های بحرانی که مردم به خشم می‌آیند و برای اقدام برانگیخته می‌شوند، بلافاصله زبان باز می‌کنند و از ضرورت التزام به قانون سخن می‌گویند. زمانی که قتل‌های زنجیره‌ای تمام جامعه را به واکنش برانگیخته بود، ضرورت پیگیری حقوقی این قتل‌ها از کانال‌های قانونی مطرح شد. کمیسیون ویژه‌ای ایجاد شد تا به تعقیب و محاکمه عوامل این قتل‌ها بپردازد، و گفته شد که بگذارید که این کمیسیون‌ها کار تخصصی تعقیب قضایی پرونده را به پیش برند. نتیجه روشن بود. پس از یازده سال عوامل دخیل در این قتل‌ها شناخته و محاکمه نشدند. معروف‌ترین متهم، سعید امامی، خودکشانده شد و قضیه فیصله یافت.

اکنون نیز که بار دیگر جنایت حاکمان از پرده بیرون افتاده، برخی سخن از پیگیری این جنایت‌ها از طرق قانونی و کمیسیون‌های قضایی می‌دهند. اما اینبار بر مردم آشکار است که کمیسیون‌هایی که توسط حاکمان (دشمنان مردم) منصوب می‌شوند، هیچ پرتویی بر حقیقت نخواهند افکند. تنها زمانی می‌توان از پیگیری قضایی و از مجاری حقوقی این جنایت‌ها سخن گفت که کمیسیون حقوقی برای پیگیری این جنایات منتخب و برآمده از ارکان‌های قدرت مردم باشد. تنها زمانی که ارکان‌های جنبش مردمی بتوانند کمیسיוنی از حقوقدانان را برگزینند، چنین پیگیری حقوقی‌ای معنا دار است و می‌تواند به پیگرد آمرین و عاملین جنایت‌های اخیر منتهی شود.

اخبار کوتاه

آغاز زودهنگام سرکوب اعتراضات روز دانشجو

درآستانه ۱۶ آذر روز دانشجوو با هدف سرکوب جنبش و مبارزات گسترده دانشجویی، مقامات جمهوری اسلامی ایران در اقدامی نه چندان کم سابقه دهها دانشجوی دانشجو را بازداشت و به کمیته های دانشجویی احضار کرده است. قصد حکومت از این اقدام، جلوگیری بهنگام از اعتراضات گسترده ای است که در حال تدارک یافتن برای روز دانشجوست.

دانشجویان بسیاری در سراسر کشوراز جمله دانشگاههای امیرکبیر، بابل، ، شیراز، ایلام، کرمانشاه، قزوین، تهران، چهارمحال و بختیاری و علم وصنعت دستگیر شده اند.

به گزارش خبرنگارنامه امیرکبیر در طول ماه گذشته بیش از ۶۰ دانشجو بازداشت شدند که برخی از آنها هنوز در زنداندن.

۲۵ آبان ماه، پنج دانشجویی کرد پس از اعتراض دانشجویان کرد در مقابل دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران بازداشت شدند. هیچ اطلاعاتی در مورد مکان نگهداری آنها در دسترس نیست.

به گزارش کمیین بین المللی حقوق بشر در ایران ۱۸ دانشجوی دانشگاه شیرازبه تازگی بازداشت شده اند و در زندان عادل آباد نگهداری می شوند.. برخی از دانشجویان بازداشتی محاکمه شده اند اما به خانواده آنها گفته شده است که احکام آنها بعد از ۱۶ آذر صادر خواهد شده و تا آن زمان از ملاقات هم محروم خواهند بود.

ده دانشجویی دانشگاه شهر کرد در چهارمحال و بختیاری هم به اداره اطلاعات این شهر فراخوانده شده اند و ۲۳ دانشجو نیز به اتهام شرکت در اعتراضات ۱۳ آبان ماه به کمیته انضباطی احضار شده اند.

به نظر می‌رسد که در آستانه ۱۶ آذر، روز دانشجو برخوردهای سرکوب‌گرانه حامیان دولت کودتا با دانشجویان شدت بیشتری گرفته است.

در همین حال بیش از ۵۰ نفر از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی در نجف‌آباد نیز به بهانه حضور در تجمع روز ۱۳ آبان به کمیته انضباطی این دانشگاه احضار شده‌اند.

بر اساس تهدیدهای صورت‌گرفته احتمال می‌رود که تعداد دیگری از دانشجویان نیز در روزهای آینده به کمیته انضباطی این دانشگاه احضار خواهند شد.

بی خبری از وضعیت مرتضی اسدی دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی

بیدادگاه انقلاب از روند تحقیقات پرونده مرتضی اسدی پس از گذشت بیش از یک هفته اظهار بی اطلاعی نموده است.

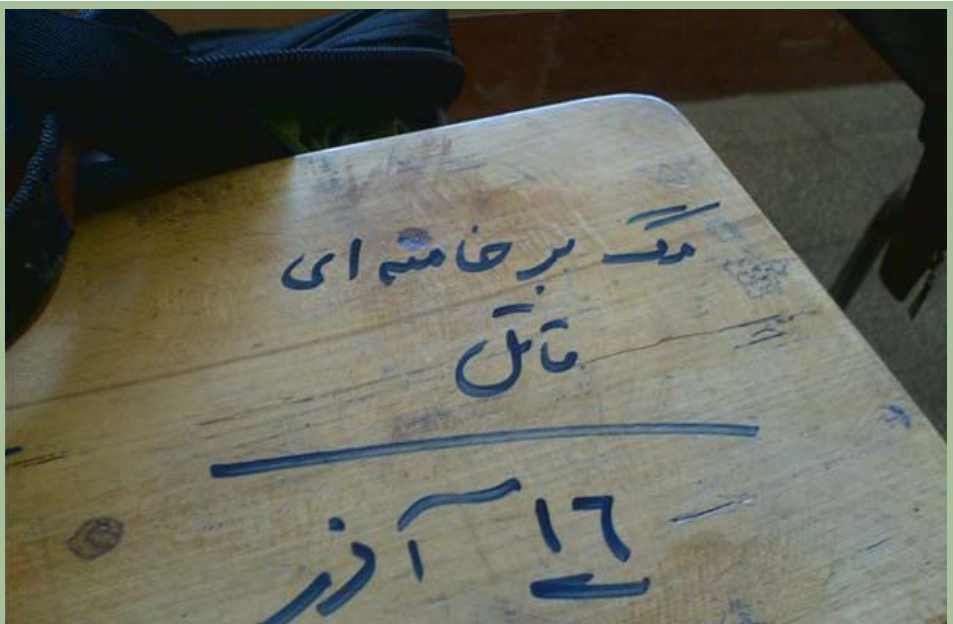
قاضی شعبه سوم بازپرسی پس از مراجعه خانواده وی به دادگاه انقلاب به ایشان اعلام نمود که پروسه تحقیقات و بازجویی ایشان در یک فرصت ۱۰ روزه به اتمام خواهد رسید که پس از گذشت چند روز با مراجعه مجدد خانواده برای پیگیری وضعیت پرونده ، دادگاه انقلاب و قاضی از روند تحقیقات اظهار بی اطلاع نموده است.

گفتنی است صبح روز ۱۷ آبان ماه مرتضی اسدی به هنگام خروج از منزل خود توسط نیروهای امنیتی در شهر تهران بازداشت و به نقطه نامعلومی منتقل شد. این دانش‌جوی فوق لیسانس مطالعات فرهنگی و عضو سابق انجمن اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی پیش از این به مدت دو سال محروم از ادامه تحصیل شده و سال گذشته با تعهد کتبی و به طور مشروط امکان ادامه تحصیل را یافته بود.

تحصن دانشجویان واحد ماهشهر پلی تکنیک وارد پنجمین روز خود شد

این تحصن از روز شنبه ۳۰ آبان ماه دراعتراض به ضرب و شتم یکی از اعضای مرکزی شورای صنفی این واحد دانشگاهی در مقابل درب دانشگاه آغاز شد.

به گزارش خبرنگارنامه امیرکبیر، دانشجویان خواستار پاسخگویی مسئولین دانشگاه در مورد عدم تامین امنیت جانی خود و تضمین عدم تکرار این حوادث هستند. اما مسئولین دانشگاه از پاسخگویی به دانشجویان و کمک برای شناسایی ضاربان خودداری می کنند. از جمله شعارهای دانشجویان متحصن «دانشجو می میرد ذلت نمی پذیرد» است و دانشجویان اعلام کرده اند که تا رسیدن به خواسته های خود به تحصن ادامه خواهند داد.



با نزدیک شدن روز دانشجو، ۱۶ آذرماه، تقریباً تمام دانشگاه های ایران مملو از شعارنویسی های دانشجویان، پخش اعلامیه و نشریات علی و غیرعلنی است. جمهوری اسلامی می کوشد با دستگیری های بی نظیر در تاریخ

نگاهی به همایش جنبش سبز و دین در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

به خاک و خون کشیده شدن مردم تهران و سایر شهرها در کمتر ۲۴ ساعت پس از اعلام رسمی نتایج انتخابات آغاز شد. همین ۳۰ خرداد بود که مرگ بر دیکتاتور به مرگ بر خامنه ای بدل شد و عکس هایش در خیابان ها به آتش کشیده شد و «وای به روزی که مسلح شویم» در تهران به گوش رسید، این شعارها حتی روی پشت بام ها هم رفت و روحانیت چندپاره و از هم گسیخته احساس خطر کرد. برای نخستین بار بود که قم خود را تنها می دید. در روزهای خون، گریز، باتوم و تجاوز کسی را سودای حاکمیت اسلام، مردم سالاری دینی و یا هیچ نسخه دیگری نبود. تشتت میان روحانیت که حتی در امضای بیانیه مجلس خبرگان نامی از خود نیاورده بود دیری نپایید.از رفسنجانی دلجویی شد و روحانیت خود را جمع و جور کرد. تنها پس از ۴ سال جوادی املی کژدار و مریم احمدی نژاد را تلویحا دروغگو خواند. مکارم شیرازی هم خیلی به این در و ان در کوبید تا وجهه ای کسب کند. کدیور نامه ای به منتظری نوشت و او را از میان خاطرات خاک خورده بیرون کشید و نه از اصل ولایت فقیه و



موجودیت ان که چگونگی اجرای آن از اقا سوال فرمود. ۱۳ آبان ۳۰ سال پس از تسخیر لانه جاسوسی منتظری یادش میاید که گرچه در آن روز موافق این کار بوده اما امروز ان را به ضرر ملت دانسته و چهره ی نورانی زاهدی که اشتباهش را پذیرفته به خود می گیرد. قم بار دیگر به اتحادی مقدس برای حفظ همان جمهوری نیم بند رسید. تا جمهوری اسلامی تمام ظرفیت خود در داخل و خارج را معطوف«رای من کجاست» کند. خود موسوی نیز بارها در برابر رادیکالیزه شدن جنبش ایستاد و صریحا در برابر برخی شعارها واکنش نشان داد که علیرغم اعتراضات وی

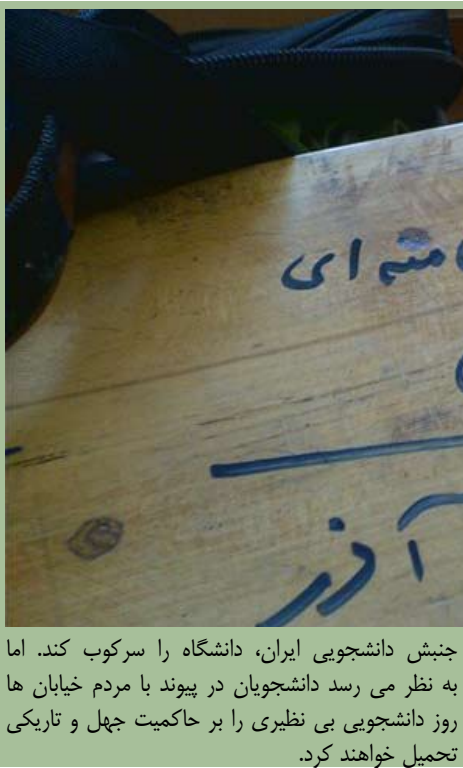
زنده باد اصلاح طلبی!

میلاد س.

چه چیز این ملک خراب است، همان را باید اصلاح کرد. چه چیز برقرار و ضامن آینده فرزندان این سرزمین است، همان را باید نگاه داشت. هیچ کس با چنین گزاره ای مشکلی ندارد. خواست اصلاح چیز رمز آلودی نیست، زمینی ست. نیازی هم به ایدئولوژی های رنگارنگ ندارد. تئوری این انقلاب تنها با استمرار شورش مفاهیم ش را یاد می گیرد. این ادعای بزرگی ست بگذارید ببینیم چگونه.

۱

نخست ببینیم چه چیزی خراب است. درآمد سرانه این مردم سی سال است سقوط می کند، شکاف میان درآمدهای نجومی مشتی مفت خور بی دانش و اکثریت مردم هر سال بیشتر شده است. بیکاری بیداد می کند و دانشگاه هامان تهی از دانش و دانش پژوه می شوند. دادگستری ما از بین رفته و جایش محکمه عصر قجر، بیدادگرانه دست ویای مردم می برد . بیشتر حقوقی که



هنوز در تظاهرات ها به گوش می رسد. طبق اخبار رسیده تنها به خاطر درخواست و فشار بدنه کادرهای ستادی اش که زیاد با ان بالاها تعلق خاطر نداشتند پای دولت آشتی ملی نرفت. مخملباف و نبوی نیز رسالت خود را در آن سوی مرزها در همین چهارچوب به خوبی به انجام می رسانند و سازگارا نیز از این سو از خواسته ای جز رای مردم فراتر نمی رود تاکید زایدالوصفی بر «آقای موسوی به عنوان رئیس جمهور قانونی ایران» می کند.

فعال کردن روشنفکران داخل خود بخش دیگری از پروژه وحدت کلمه و حفظ نظام به هر قیمتی است. همایش سبزها و دین در راستای همین پروژه برگزار شد. روشنفکرانی که در همین رژیم اسلامی به حاشیه رانده شده بودند برای حفظ آن پای میز مباحثه گرد می آیند. اینان تاریخچه تمام اعتراضات را به ۴ سال قبل و نهایت به کارشکنی های عده ای در دوره خاتمی منحصر می دانند. فاکت های اینان از الله اکبر گفتن روی بام ها، شرکت در نمازجمعه، تمایز قائل شدن میان همت و باکری و بسبجی های امروز حمایت از منتظری و صناعی و دستتیب سردادن شعارهای مذهبی و در نهایت رنگ سبز سیدی فراتر نمی رود. و میان این دین و دین رسمی و مرجعیت ایدئولوژیک حکومتی تمایز قائل اند. جنبش سبز از نظرگاه این روشنفکران تمایزی میان دو سطح دینداری است. نکته ای که در گفته های بسیاری از ایدئولوگ های جریان اصولگرا نیز شاهدیم.

نماد سبز چه از آن روزهای پیشین انتخابات و چه امروز نه ان سبز سیدی که جوان ها از گریزاناند که نمادی از مبارزه شده است که البته فرصت خوبی به دست فرصت طلبان داده است. شاید اگر مردم اشکال آلترناتیو دیگری برای نشان دادن اتحاد و مخالفت خود داشت چنین نمادی را برنمی گزید. پیش از انتخابات این نماد همان «نه» گنده و دهن کجی به احمدی نژاد بود موجی که خواست بگوید با احمدی نژاد نیست پس با خامنه ای هم نیست. از سوی نزدیکان موسوی نیز پس از بیست سال بر اختلافات وی و خامنه ای در دوران نخست وزیرری اش بسیار تاکید شد اما پس از انتخابات دیگر مرزهای رای من و رای تو را درنوردید. رنگ سبز را نه موسوی که مبارزات جانانه مردم ایران به سمبلی از مبارزه و عدم تمکین در برابر حکومت دینی بدل نمود. کجای مردم سبز پوش در چهارچوب قانون عمل می کنند؟ شعارهای جریانی که می کوشد سبز را اصلاح طلبی و در چهارچوب قانون بدانند با کدام شعار مردم کوچک و بازار هم خوانی دارد؟ با خامنهای قاتله

این صد ساله به دست آورده بودیم، برابری در دادگاه خانواده، آموزش رایگان همگانی و قانون کار مترقی، یارانه های عمومی، این تجلی ترس دولت از شورش مردمی، یا از میان رفته یا در حال نابودی و مسخ اند. دستگاه دیوانی آنچهان فاسد است که مدارک تقلبی، کمیسیون های میلیونی، دزدی و رشوه از مردم حتی دیگر جرم اداری محسوب نمی شود. بی کفایتی ان قدر است که اینان بدون نابود کردن سی و سه پل و خریدن بتجل ترین سیستم ترابری، نمی توانند پس از ده سال یک قلم خط مترو بکشند. زیرساختارهای صنعتی پلاتکلیف رها شده و ایران که از پیش گامان صنعت پتروشیمی در منطقه بود، امروز بازنده توسعه پتروشیمی منطقه است. دیوان عالی و بازرسی موجود نیست. فرمانده ارتش در بندرهای بی نام و نشان خلیج نشسته و به مسیحا نامه دلگشتگی می نویسد. در چارسوی این کشور زنان، شکنجه گاه و چوبه دار برافراشته اند وتلویزیون اگهی پلویبز برقی و ترویج خرافه و آموزش مرگ پرستی ست. چه چیزی برقرار است: ما هنوز مردمانی داریم که نگران و دلسوز آینده فرزندان شانند، ما هنوز نیروی کاری داریم که کار و دست آورد کار و دانش ش، تربیت کودکان، آبادی زمین و پرستاری بیماران برای شان یک بازی نیست. ما مردمی داریم که زندگی بهتری



جمهوری اسلامی فانوس رو به باد است؛ این نوشته دانشجویان دانشگاه تهران در جلوی درب ورودی خوابگاه ۱۶ آذر است ؛این روزها دانشجویان به روش های مختلف سعی در نشان دادن مخالفت خود با نظام دیکتاتوری در ایران دارند و شعارنویسی در این رابطه از جمله روش های پر کاربرد آنها می باشد.

یازدهم آذر ۱۳۸۲

یا مرگ بر دیکتاتور؟

به اعتقاد نگارنده سبز با وجود قرائت مذهبی اش این روزها خواش دیگری را می طلبد. مثلا در یک روز ارام در خیابان یا دانشگاه وقتی کسی را با مچ بند سبز می دیدی سریع خرافی بودن وی در ذهنت متبادر می شد اما امروز سریع می گویی «چه آدم شجاعی». این که مردم نمازجمعه می روند، روز قدس را برگزار می کنند یا ۱۳ آبان تظاهرات می کنند نه تنها دالی بر دینی بودن این جریان نیست که استفاده از تمام ظرفیت های مردمی برای مبارزه و سر دادن شعارهایی است که اتفاقا نه قانونی



ست و نه دینی. جریان منتظری و صناعی هم در قسم همان تاکتیک وحدت کلمه است که ذکر آن در بالا رفت و سال ها سرکوب نشریات و خفه کردن هر گونه صدای دگر ومعترض در هر دوره ای از حاکمیت جمهوری اسلامی چنان جنایات اینان را از منظر مخفی ساخته که یک بیانیه آنان ما را به وجد می آورد «ببین چی به هم می گن» غافل از این که دو روی یک سکه را به نمایش می گذارند به راحتی دستگیری و چند سال زندان یکدیگر را در بوق و کرنا می کنند و اعدام وسرکوب مخالفان را زیر سیبلی رد می کنند. کلید بسیاری از این جریانات در دهه ۶۰ نهفته است که جوانان امروز ایران خیلی کم می دانند آن روز ها چه گذشت و اصلاح طلبی نیز همسو با جریانی که تمامیت خواه می خواندش تمایلی به تورق آن روزها ندارد.

مردمی ۵ماه در خیابانند. فرزندانشان را در پیش چشمانشان و یا در هزارتوهای بازداشتگاه های مرگ به خون غلتانده یا مورد تجاوز قرار داده‌اند. مبارزه خاموش مادران نیز زیر فشارهای دهشتناک در جریان است. دانشگاه هم یک روز آرامش ندارد. اینان نه برای نجات اسلام حکومتی و تعویض آن با اسلام متعادلتری که اصلاح طلبی می کوشد هم پوشانی هایی میان دموکراسی و جامعه مدنی با آن بیابد که برای نجاتش از توحش فاشیستی اسلامی که تمام شئون زندگی شان را تهدید می کند به صحنه آمدند. صبر و سکوت حیرت انگیز پایان یافته است. سبزها و دین با سرود «سراومد زمستون» به پایان می رسد!!!

می خواهند. نمی خواهند به نفس کشیدن، به حیات صرف و مزدوری ادامه دهند. برای ساختن آینده هنوز توان راسخ و تمنایی آشکار دارند. این تنها ثروت ماست و با همین ثروت می توان این کشور را اصلاح کرد. انقلاب خرابی نیست، انقلاب روییدن این خرابه ها، این بندرهای گمنام، این فرماندهان فساد و این دولت بی دولت و مالفروش مفت خور، به همت مردم است. این گردانندگان دولت و حکومت هم خراب اند و هم مخرب جامعه. این ها تخدیر مدرسه و تخریب محله اند، اینان تیر بر تنه ی شرافت همگانند. هنگامی که فساد در ارکان جامعه ای رسوخ می کند، برای برگرداندن آن جامعه به امکان ترقی و رهایی ستمدیدگان، باید به بسجج همگانی و همبستگی میدان داد تا خرابی ها رفته و نوسازی امکان پذیر باشد. با نیروهای مسلحی که نزدیک به نیمی از آن رسما سوگندخوردگان به سربازی در راه یک پیشوایند (واژه ای به عاریت گرفته شده از نازیست ها)، با اقتصادی که بر لبه ورشکستگی کامل بندبازی می کند و هزاران نهاد فاسد که کارشان توزیع مال و غنایم به چنگ آمده از کار و نیروی همین مردمند، برای ادامه انقلاب ۵۷ باید شورید تا جامعه، مردم ایران، را حفظ کرد. برای اصلاح **ادامه در صفحه ۳**

انقلاب ناگزیر است، در انقلاب، اصلاح قابل مطالبه.

تجربه انقلاب فرانسه و انقلاب امریکا، مبارزه انقلابیون در آفریقای جنوبی و بزیر کشاندن حکومت آپارتاید، مبارزه انقلابی مردم هندوستان برای استقلال بر علیه استعمار انگلستان یا استواری کارگران لهستانی و هدفمندی وی یت کنگ ها در برابر استبداد و امپریالیسم، همه و هزار مثال دیگرگواه این امرند که در جامعه ای که ارکان آن در حال فروریزش است، و حکومت آن بر علیه خواست مردم برای زندگی بهتر می ایستد، انقلاب رخ می دهد. در ایران بر علیه ظلم و فساد دربار شاه انقلاب ۵۷ آغاز شد، انقلابی که ادعایش کوچک نیست، زیرا قرار پایین کشیدن قرن ها استبداد شاهی و استقرار رای مردم، جمهوری آزاد همگان است. این چنین انقلابی امروز به یک سرمزل نو، به سرمزلی رسیده که حیات ما بدان وابسته است. انقلاب ایران، پس از سی سال وحشت، به لحظه ای حیاتی نزدیک شده است.

مبارزه مردم در این برهه بر سر مرگ و زندگی، بر سر بربریت یا تمدن، بر سر عدالت اجتماعی برای مدنیت جامعه و مدنیت آزاد مردمی ست که توان بازسازی ایران را بدارند.

در ایران محافظه کارانی هستند که تند می روند، افراط می کنند. واقعی به تجربه مردمان چار گوشه دنیا نمی نهند. اینان هر اشتباه خویش را به انقلاب و خواست اصلاح نسبت می دهند و دغدغه شان تنها اثبات درستی خویش است و چنین است که از انقلاب می ترسند. انقلاب یعنی بطلان افراط مرگبار محافظه کاران. نتیجه افراطی گری شان امروز مرکزکشی میان درون و بیرون نظام، میان اصلاح و انقلاب، میان مبارزه مسالمت آمیز و خشونت، میان مردم، است. ما را دعوت می کنند به نشستن در خانه های کلنگی ای که پی ش به سبب هزار تقلب و رشوه از درون پوک است، و بامش پس از بیست سال، حتی اگر زمین لرزه ای هم در کارنباشد، خودش فرو می ریزد. در همین خانه کلنگی با بیست سال عمر مفید، این محافظه کاران چون زرنگ اند، نقشه اصلاحات آرام، در چارچوب همین دستگاه و برای صد تا دویست سال می کشند. تا آن زمان البته بام ها همه فروریخته اند. شهر اما بر گسل های عمیق بی تاب است و مردم از خانه هاشان به بیرون ریخته اند، چون می دانند که ما در یک سرمنزِل، یک یا این یا آن، یک لحظه تصمیم، قرار گرفته ایم. تا چند سال دیگر ایران زیر بار قرض های بین المللی برای رتق و فتق امورات این سرطان حاکم کمر خم خواهد کرد. محافظه کاران می گویند نه، انقلاب بد است، زلزله را خواب دیده اید، فعلا بیکار شوید، فردا مقروض و ورشکسته در معرض قحطی تا پاسداری فقیرتر برای اجری کم تر با شما بدتر از همین امروز بکنند. دو فردا دیرتر، بسان روستاهای کویر در قرن نوزدهم، آدمخواری رواج پیدا خواهد کرد و این محافظه کاران خواهند گفت که لایذ این هم فرهنگ و سنن اصیل، ناب و لطیف ملی-مذهبی ست، باید آرام آرام کم کم اصلاحش کرد. این افراط جزم اندیشان است. خیال می بافند و کودکان آینده را برای کرایه کنج امن عاقبت طلبی در خانه های کلنگی، ارزان فروخته اند.

در فرهنگ شهرهای ایران خبری از چاه جمکران و مداحی. تقیه و نماز جماعت با زنان لخت در عیاش خانه رییس پلیس نبود. این قاضی شرع و پیشوا و نامه پراکنی با غیبیون و اجنه، نبود، یا اگر بود همان قدر بود که امروز شیطان پرستی هست. این ها سنن مردم عادی چارگوشه این بوم و بر نیست، این ها ابداعاتی ست متاخر که نشان از فرسایش پویایی ما مردم دارد تا اراده ما برای بهبود زندگی و آینده این جامعه. این ها اوهامی ست که از حد گذشته، دامن ما مردمان را که یک نسل پیش از روستاهای محنت زده مان به شهرها آمدمیم را گرفته است. راه برون آمدن از این تنگنا، اتحاد مردمی، تشکل و انقلاب، یعنی برگرداندین این جامعه به آنجایی ست که باید می بود، جامعه ای که با کار و دانش، هر بامداد، زنده شود. این کار را با بخشنامه نمی کنند، با مردم در خیابان و اعتصاب می کنند و این انقلاب مصلحان است و بس.

پس اصلاحات نه تنها ضروری ست و انقلاب نه فقط تنها راه استقرار محتوایی ست که به درد مردم بخورد، بلکه ما این بار در پی آنیم که بدینام چه می خواهیم باشیم. ما همان کسانی هستیم که این حاکمان و آن دارو دسته ی روزنامه نویسی که درگیر ادای مدرن بودن از منظرگاه جهان چهارم است، هیچ به حساب مان می آورند. ما هیچ کسیم، در پیاده رو دنبال کار ونان و یک جو احترام. تند نمی روییم و شورش مان، کم کم آرام آرام انقلابی خواهد بود نوین برای کسی شدن، جمهور آزاد شدن، اگر بگذارند. برگرداندن پویایی و زندگی، معنای واژه انقلاب در اجتماع ست. انقلابیگران، همه ی سازمان یافته ی این هیچ کسان، مصلح اجتماع خواهند بود. برای این «خواهند بود تئوری نمی تراشند، فاضلانده اندرز نمی دهند، چشم ها را شسته، گشاده باز کرده می کوشند یاد بگیرند، که تئوری چنان ترکیبی از همپایی تجربه های مردمی و دانش باشد که گزاره هاش به درد پراتیک مردمی برای ابداع شیوه های نوین مبارزه برای احراز حقوق شان شود. این چنین تئوری ای بر ضد ایدئولوژی های رایج، بر ضد بدخوانی ها، اصلاح طلبی در تئوری ، الویت کار و نیروی کار بر علیه نظر بازی جزم اندیشان است.



خیابان. اما مردم همیشه مسالمت آمیزانه اعتراض کرده اند، مسالمت آمیز نه به معنای خودداری در دفاع از خویش است و نه به معنای سرخم کردن در برابر ظلم و سرکوب عریان. مبارزه مبارزه است. صفی که مبارزه را وصف می کند جزوی از مبارزه است. مبارزه بر علیه چیزی یا برای بودن، مردمی بودن، آینده نگر بودن مرتبط می کند، نه واژه های گنگی همچون «مسالمت آمیز». این مبارزه بر علیه نامسالمت آمیز بودن شیوه حاکمان نیست، بلکه بر علیه بیداد، حق کشی و نابرابری ست. حتی حکومتی ایدال و کاملا با پشتوانه سازمان های مردمی، حتی دادگاهی بر پایه مترقی ترین قوانین، با مجانبینی که به جان مردم تعرض کنند سر مسالمت ندارد. مبارزه یک تک شکل ندارد، شکل های مبارزه را سیر مبارزه تعیین می کند. کسانی که چنین گفتار نغزی را به میان آورده اند، با واژگان ور می روند، به ظاهر گپی تکنیکی و پرمغز آورده اند اما فحوای کلام شان شگرد انباشت شهرت از قبل وانفسای مردم است. از همین روی ست که جهان سومی می مانند، زیرا کالایشان در پس از اصلاح این وانفسا خریداری ندارد. اینان، روی به فلاکت، به قحطی زل زده اند و افق پشت سرشان را نمی بینند. بین شرایط مادی تفکر و عینیت موقعیت جغرافیای، سیاسی ایران در جهان یک فاصله و نا هم اندازگی هست که همه ی مختصات برون رفت از آن تنها در افق سازماندهی، در وجود مردم متشکل، می تواند فکر شود. پس، این گونه گفتار در باب مسالمت و خشونت پرهیزی نه درست است نه غلط، بلکه خود بخشی از فلاکت، تبلور هراس و وحشت نهفته در فلاکت و سقوط، و نه فکر راه گشایی برای برون رفت از آن است. برای همین هم در برابر اصلاح طلبی ایستاده است. ما زندگی بهتری می خواهیم که مردم طعم ذره ای عدالت و برخورداری از مواهب زندگی را بچشند. ما، مردم معمولی، از وسوسه ی طعم سیبی بدنیا آمده ایم، این جبرئیل ها از هراس هبوط. کسانی مطلق انگارانه در ذم خشونت می گویند که همزمان هم در کلام و هم در کردار ادعای نسبی بودن همه چیز را دارند، کسانی که آرمان و هدف را به سخره می گیرند، کسانی که کلبی گری را می پسندند. این غریب نیست. نکته آنست که اینان در نهفته فکرشان تنها یک ایدال مطلق دارند، ختم دنیا باشند، اینان پشت این ختم موضع گرفته اند: من همه چیز، دیگری هیچ. این سی سال خانه نشینی ملکه جان شان شده است و از شهر در هراسند، هم هنگام می خواهند که کسی، یکی دیگر، برایشان شهر را امن و آباد کند. اگر این جنبش مردمی، چنین شعاری را پیش روی می گذاشت، هیچ دختر این سرزمین، به فریاد ایران نمی رسید، در خانه می ماند، انگشتانش را در باغچه می کاشت و آه می کشید. نه ما امروز از این گفته ها در عمل گذشته ایم، در خیابان ها و در زندان ها. این عمل را باید به رشته کلام کشید و از این پانویس های گرته برداری شده از درس های دوره های مقدماتی در دانشگاه های ینگه دنیا پا فراتر گذاشت. ما با همین یک تک ما شدن مان از هیچ و پوچ من های بی سرانجام، جدا جدا، پشت پرده های ضخیم، در گذشته ایم. و باز نه، آن پارتیزان کرد، این انسان معمولی که شهید شد، با بدوردود ساده اش، آرزو را در معبر مردم سبز کرد، زیرا بدردود ساده اش معنای دیگری جز آرزوی خوشبختی برای همه زندگان نیست. پس در هنگامه غرق کسالت در هر خیابان، کارگاه، هر دانشگاه، باید این بدردود را دانش درگذشتن از جزم اندیشی کسالت آور کرد، که مردمان این سرزمین سر به بی تابی بر فراز گسل هایی دیرین دارند! اینان سلاح شان را برای همه ایران، برای صلح، برای گل های سرخی که ما از انزلی تا مهاباد در هر کوچه صد سال است که کاشته ایم، بر می گزینند و اینکار را بر حسب مقتضیات هر برهه و اتفاقا با خاطره گاندی، جزنی، اسدآبادی، لنین، کوچک جنگلی، ماندلا، یا شریعتی، مردم وی یتنام یا لهستان، مبارزان کرمانشاه، تهران یا هر خراب آباد دیگر این دنیا، به انجام می رسانند. آنچه این نام ها را به هم می پیونداند، و همزمان کلید کامیابی شان، حق طلبی ست و تهور اندیشیدن حق طلبی، نه خرده

بدخوانی های فاضل مابانه در باب اشکال گوناگون مبارزه. گام های هنوز نامطمئن این انقلاب برای پرسشگری و پیشروی به یک تئوری انقلاب، به انقلاب های تئوریک نیاز دارد. برندگان بخت آزمایی های بی جایزه، فرزندان خانه نشین فرادستان آسوده خاطر، اندازه های داو پیش رویمان را درنمی یابند.

۳

از ۵۷ نه بیشتر نه کمتر یعنی انقلاب برای اصلاح انقلاب، برای تکمیل ان گامی که در ۵۷ برای استقلال رای و آزادی حضورمان در صحن جامعه برداشتیم و خواستیم که جمهور مردم شویم. انقلاب یعنی واسازی چیزی که خراب است و از نو ساختن آن تا دوباره کار کند. این سه ده تنها برهه ای کوتاه، وقفه ای کوتاه خواهد بود. اکنون باید به فکر از نو ساختن بود.

سه دهه جمهوری اسلامی نسبت به ادعای خودش، یک کلمه کم بود، چون بدین نمی گویند جمهوری، و هم یک کلمه زیاد چون اسلام نام یک دین است و نه صفت یک جمهوری. مردم ایران نیز، دسته بزرگی شان مسلمان زاده اند نه اسلامی. این دو با هم یکی نیست. جمهوری اسلامی برای صغیرانی که انقلاب هم کرده اند، هم یک کلمه کم است، چون مردمی که قدرت همبستگی را تجربه کرده اند دیگر صغیر نیستند، هم یک کلمه زیاد چون صغیری نمانده است که جمهوری اسلامی برایش ولی تعیین کند. اما اصلاح انقلاب تنها بر گرد این نام و ایده ی ولایت نمی گردد. برای اصلاح، مجازات و حقوق مندرج در قانون به تنهایی کارساز نیست، بلکه هم زمان مردمان نیازمند به برپایی چنان سازمان های مستقلی اند که هیچ دفترداری جرات جسارت به حق یک شهروند را نداشته باشد. همان دفتردار و کارمند باید آن چنان اتحادیه مستقلی بدارد که دزدان سرگردنه و مردانی بی کفایت با مدارک تقلبی رییس شان نباشند و تحقیرشان نکنند و بتواند حق و اجر کارش را بستاند. برای اصلاح دادگستری، تنها دادستان آگاه و مسلط به حقوق کافی نیست بایستی آن چنان اتحادیه های مستقلی موجود باشد که هیچ دادگاهی به خیال زدوبند بر سر تصرف حق یک انسان تنها نباشد. این چنین فضایی ست که به انسان های شریف اجازه دادستانی می دهد و به این دسته ای که فعلا هست امکان یافتن ممر درآمدی شرافتمندانه. نیاز کارگران و آموزگاران اتحادیه ها و شوراهای قدرتمندی است که دیگر استعمار، تحقیر و زور جای خود را به کار و دانش مولد بدهد. قبح فساد و تعدی به حقوق مردم را تنها نیروی سازمان یافته مردم می تواند در جامعه نهادین کند. قانون ها سند مدون حضور چنین جامعه نیرومند و متشکلی ست نه مبدا آن. هیچ جا، نه در آسیا نه در اروپا یا آمریکا، جز این نبوده است. مردم زحمت کشیده اند تا زندگی شان کمی بهتر شود، مردم مبارزه کرده اند تا قانون های بهتری را بر کرسی بنشانند. چنین سازمان های مردمی ای بر اساس یک اصل می گردند، برابری واقعی همه آحاد جامعه. جز این نیست ورنه مردمی نخواهند ماند. هر تبعیضی در یک سازمان مردمی یعنی جدا کردن دسته ای به نفع دسته ای. و برای اینکه اصل برابری پایدار گردد و به مرور زمان دستخوش منافع مادی این و آن دسته نشود، باید ثروت و دانشی که مردم تولید می کنند، میان همین مردم بر حسب نیاز و توان فکر و کار مردم بازتوزیع شود. و برای اینکه چنین توزیع عادلانه ثروت های همگانی امکان پذیر باشد، نیت خوب دولتمردان کافی نیست که هیچ، تاریخ نشان داده است که این نیت زود فراموش می شود. پس این بازتوزیع باید زیر نظارت سازمان های مردمی باقی بماند و این یعنی سازمان های مردمی، این گردهم آیی های ی آزاد کار و دانش، در هر شکلی که در این برهه به خود می گیرند، در چرخه تولید ثروت، در دستگاه تولید دانش، سهمیم شده، و تا جای ممکن، همچون هر هنرمندی که مسلط بر هنرش است، بر تولید و فضای کاری خود مسلط باشند. و باز از همین راه مردمان می توانند دانش و مسئولیت واقعی در برابر جامعه و حفظ آن برای نسل های آینده را کسب و تجربه کنند ورنه نه می توانند و نه خواهند دانست که چگونه هنرشان را به کمال برسانند، از دنیا عقب مانده و خمود بر جانشان چیره می گردد. پس اصلاح جامعه و دستگاه دولتی نیازمند حضور متشکل مردم، همین مردمی که کار می کنند و دانش می اندوزند، است تا آنی که خراب است را از نو بتوان ساخت. اصلاح ما در انقلاب ما ست. آنکه این واقعیت را نمی ببیند، یا فرزندان انقلاب را می کشد یا با ذهنیتی انباشته به خرافه های بومی و غیر بومی یک سر به سوی قهقرا می تازد. از دیرباز چشم انداز برابری و اعمال قدرت همه مردم را کمونیسم نام نهاده اند. نه اعیان انگلستان، نه نسخه دست چهار وطنی آنان، نه شرکت های نفتی ینگه دنیا و نه تبهکاران حاکم بر کرملین و گازپروم، هیچ کدام از کمونیسم خوش شان نمی آید، از این واژه می هراسند، مردم را به نام دین و قوم و هزار داستان بی سرانجام دیگر در برابر هم قرار می دهند، چون فکر می کنند که ایده و آرمان کمونیسم به ضرر منافع شان است، درست فکر می کنند. شاید نوبت آن فرارسیده که ما مردم هم، فارغ از ایدئولوژی های گوناگون واقع بینانه به آینده خویش و فرزندانمان فکر کنیم. تنها نگاه ست که تئوری همپای این فکر و اشکال مادی ابراز آن در جامعه، یعنی همراه مصلحان اجتماع اما نه همسان یا حتی متقارن با آنان، تئوری اصلاح می شود.

داستان کوتاه

رویا

نوشتهٔ **پیروز الماس**

گفت «آه ، مرا تنگ در آغوش بگیر تا همه چیز فراموش شود.»

لازم نبود بغلش کند، دستش که به او خورد همه وجودش لرزید. به یاد حرف آشنایش افتاد که در بیداری به او گفته بود «از هزار بار عشقبازی بهتر است.» شاید بهتر بود می گفت «لطیف تر، یا خالصتر ، جوری که همه وجود را پر میکرد. گفت «ای کاش همیشه بودی» جواب شنید که «همیشه هستم» گفت «نیستی. آنوقتها که احتیاجت دارم کجا هستی؟ زمانی که در آستانهٔ جنون، خفقان و نیستی هستم» باز هم گفت «همیشه هستم. خودت خوب میدانی، وقتی که آینه کثیف است نمی توانم ببایم. نه اینکه نخواهم. بلکه اصلا شدنی نیست.» با خودش فکر کرد که حتی در این «نیست» گفتنش ، هزاران بار هستی هست. چقدر عجیب است. با خودش گفت چقدر عجیب است. و انگاراین فکر هزاران بار در همهٔ وجودش طنین انداخت. گفت «غمهایت را فراموش کن.» و این حرف او مانند حکم آسمانی در وجود او اثر داشت. آماده بود تا همه چیزش را، حتی اسم خودش را، حتی خودش را فراموش کند. فراموش کند که هست. که بوده است. و چیزهایی بوده است. فراموش کند. فراموشی را هم فراموش کند.

نگاهش به آب افتاد. گفت آب مایهٔ فراموشی است. چون آب عین علم است. و فراموشی هم نوعی علم است. بعد مثل اینکه فکرش با او شوخی کرده باشد، از خودش پرسید چطور این آب را فراموش کرده بودم؟ نگاه کن تا زانوانم در آب است و بلکه بیشتر از آن. آب او را کشید یا او آب را؟! چشمهایش را زیر آب باز کرد و خزه ها و جلبکها را دید که در حالتی میان نور و تاریکی با موجهایی که از وجود او برمیخاستند اینور آنور می شدند. در همهٔ عمرش اینقدر احساس سبکالی نکرده بود. فکر کرد میتواند از کف اقیانوسها به اوج آسمانها پرواز کند. پرواز؟ نه، بلکه شنا کند. آه چقدر خوب بود ا گر همیشه همینجا می ماند. نشسته، خوابیده، ایستاده یا به پهلو دراز کشیده، در جایی که روز و شب بهم آمیخته، و در این حالت فراموشی می ماند. همیشه می ماند. و دیگر هیچکس صدایش نمیزد «ترانه؟» و هیچکس نمی پرسید ترانه کجاست؟ کاش مانند یک تکه قند در این دریا حل میشد، آب میشد. چه احساس خوبی. چرا همهٔ عمر از او پنهان مانده بود؟ آیا کسی دیگر هم از وجودش باخبر بود؟ آن آدمها در دوردست قطعا باخبر بودند که ایستاده در این آب با نگاهی حیرتزده در آسمان خیره بودند. و هیچ حرکتی، هیچ جنبشی آنها را از این پیوند ابدی زمین و آسمان نمی گسست. ای کاش من هم یکی از آنها بودم. وقتی سرش را از آب بیرون برد او را ندید. گفت «رفت. مثل همیشه مرا تنها گذاشت.»

جواب داد «معلوم است که نرفته ام. آیا تو را تنها بگذارم و بروم؟ بی آنکه گفته باشم که چقدر دوست دارم؟» بدور خودش چرخید، در جستجوی او چرخید و فقط صدایش را شنید که می گفت «تو را دوست میدارم مثل گل که گلبر گشش را ، مثل نور که شب پره را، مانند آب که ماهی را دوست میدارد.» و خواست در جستجوی او از نو سرش را بزیر آب بَرَد، که دوباره همان حالت ذوق برش داشت. یک تکه نور بود که از دور آمد. و همینجور که نزدیک شد بزر گتر شد تا بدو پیوست. بدون همدیگر رفتند. و او ندانست که چه است و چه بوده و چه خواهد بود. انگار همهٔ عمر در انتظار این لحظه بسر برده . درون آب، معلق و شناور و چرخان، مثل این بود که همهٔ این دریا از انبساط پوست او به وجود آمده بود. و حالا دیگر رنگش از تیر گی میان شب و روز بیرون آمده و به لاجوردی میزد. نا گهان هزاران ماهی ریز بیقراز از بطن او بیرون پریدند، ماهیهایی رنگارنگ که در یک چشم بهم زدن از دل او از تخم بیرون آمده بودند و رقصی جمعی و یکدست در برابر چشمان او کردند که حروف الفبا را تداعی می کرد. کسی در گوشش چیزی نجوا کرد، مثل اینکه چیزی را در افق میخواست نشانش دهد. و به افق که نگاه کرد گفت من این آیه را می شناسم. و با نوازش ملایم چانه اش ، آیهٔ دیگری را نشانش دادند. حالا که به افق نگاه می کرد بیرون از دریا بود. از بالای یک بلندی به افقی که روی دریا گسترش داشت می نگریست . گفت من این آیه ها را پیش از این می شناختم ولی معنایشان را نمی دانستم. پس این است؟ صدایی گفت «باید رفت» و او براه افتاد و در تأییدش گفت «من از گشت و گذار خوشم می آید.» حالا میخواست همهٔ آن چیزهایی را که دوست دارد یکایک نام برد ولی زیبایی این شهر خیره اش کرد. کوچه های تنگ و میدانهای بزر گ، کلیسا توی کلیسا و مسجدی در دل مسجدی بزرگتر. این همه به یک بازی شاهانه مانند بود. و توی یکی از این مسجدها که ایستاد فکر کرد به بزرگی یک شهر است. با کوچه های تودرتو و خانه هایی که به مسجدهایی کوچکتر مانند بودند، همه با گنبدهای رنگارنگ، و رودخانهٔ کوچکی که از میان میگذشت، با تمام تنهٔ سنگی مریم مقدس و چشمه ای که در پای آن فوران داشت. و پیرمردی از او پرسید «وضو داری؟» و او به عادت بیداری اش گفت «من اعتقادی

ندارم.» پیرمرد مثل اینکه گوشش سنگین باشد باز پرسید «وضو داری؟» و اینبار در جوابش گفت «من کفشهایم را گم کرده ام.»

عده ای در جستجوی کفشش برآمدند. او پای همان مجسمه وضو گرفت. به حالتی که انگار همهٔ عمرش این کار را کرده بود. ایستاد و نماز خواند. جوری که صدای او را آدمها در بیداری می شنیدند.

شاخهٔ نبات:

آنها که صدای او را شنیدند، نماز خواندنش را به تعبیر هول از مر گ گرفتند. یکی که از بدخواهی بخودش می پیچید زیرلب گفت بیچاره ترانه شکست. و فکر کرد که نمازخواندن هم او را از چنگال مر گ نمی رهااند. نه، در این سرایشیی دیگر هیچ چیز به فریادش نمیرسد. تلخ تر از این: دیگر خدا هم بفریادش نمی رسد. پس خودش را سرزنش کرد و پرسید خدا دیگر چیست؟ نکند تو هم مثل ترانه شکسته ای؟ اصلاً خدا کجاست؟ اینجا؟ آنجا؟ و دستش را در هوا چرخاند و هوا را قاپ زد.

دو زندانبان سررسیدند. یکی در آستانهٔ در ایستاد و آن یکی سراغ ترانه رفت. وقتی از خواب بیدارش کردند چیزی از روءمایش در ذهن نداشت. فقط خاطره دوری از یک آبتنی درذهنش مانده بود. احساس کرد که نم دریا در همه وجودش رسوخ کرده و بدنش هنوز از آبتنی خیس است. وقتی پا در اتاق ته راهرو گذاشت هنوز بیدار نبود. در این اتاق ماه میناید ولی با روشن کردن چراغ، شب را از او گرفتند. به راهنمای زندانبان روی تخت کوچک نشست، و ندید که آندو از نظر ناپدید شدند. کار معمولشان را می کردند، مثل کار گری که در هزارچرخ کارخانه، چرخی را می چرخاند، اهرمی را بالا پایین میکند، بی دغدغه خاطر و بی هیچ عذاب وجدان. در عوض عکس مردی را به دیوار آویخته بودند که قرار بود بجای تک تک آنها در قبر بخوابد و جواب پس دهد. مردی که از ورای کاغذ پیری که ماه و آفتاب دیده بود حالا به ترانه می نگریست. و ا گر ترانه با چشمهای هشیار بیداری به تخت فتری می نگریست آنوقت معنای آن خونابه روی ملافه را می فهمید، آنوقت دیگر لازم نبود آنقدر گنگ و گیج در قامت بیقواره مردی خیره شود که با یک شاخه نبات در آستانه در ایستاده بود. شاخه نبات را بالاتر از خودش گرفته بود، و نمی دید که وجود بیقواره اش نیازی به هیچ تمسخر اضافی ندارد. شاخه نبات شارح وضعی بود که ترانه پیش از این، گنگ و گیج از زندانبان شنیده اما باور نکرده بود. حالا شاخه نبات بالای سر خودش بود. وقتی خواست برخیزد او اشاره به نفی کرد. لازم به آن هم نبود چون زانوان ترانه چنان سست شده بودند که دیگر ایستادنش ممکن نبود. صدای مردانه دیگری مثل ورد جادو در آستانهٔ در پیچید ولی ترانه معنایش را در نیافت. پس از این در بسته شد. هزاران بار پیش از این از خودش پرسیده بود حالا چه چیزی بدتر از مرگ میتواند بسراغش بیآید. دیگر ضرورتی نداشت که این پرسش را یکبار دیگر مطرح کند. در عوض بطور مسلسل از خودش پرسید آیا خدایی هست؟ ا گر بتوان در وجود خداوند تردید کرد، در وجود شیطان نمی توان تردیدی داشت. و ا گر شیطان هست پس خداوند هم هست. از این فکر دچار هیجان شد. پیش خودش تکرار کرد بله ا گر شیطان هست پس خداوند هم هست. این ساده ترین راه اثبات وجود خداست. ابلیس در برابرش بود. ابلیس روی دیوار، روی زمین می خزید، از سقف آویزان می شد و معلق میزد. بیاد خاطرهٔ کودکی اش افتاد : ماجرای قاتلی که دخترک ها را می دزدید و با آنها همه کاری میکرد، بعد آنها را می کشت تکه تکه میکرد و توی دیوار، توی زمین، یا در چاه مستراح اجزاء بریدهٔشان را پنهان میکرد. ترس برش داشت. همیشه از این ابلیس در ترس بود. ماجرای کابوسش در همهٔ عمر همان ابلیس بود. با این تفاوت که آن ابلیس به دور از چشم پلیس ، بدور از چشم دیگران، در خفا چنین کاری میکرد. مجبور بود بریدهٔ آنها را پنهان کند. در حالیکه این ابلیس ، به پشتیبانی شهربانی و سه نیروی زمینی و هوایی و دریایی همان کار را میکرد. همان کار را میکرد؟ همان کار را. و لابد قرار بود که پس از این شاخهٔ نبات را که مهرش بود، به مادرش تقدیم کند.

بالاخره وقتی صدای او را شنید که گفت «خدایا چقدر زشتی. بر گرد پشتت را بمن کن.» وقتی آن کار را با او کرد بی اختیار بیاد مادرش افتاد. نه، بلکه اصلاً او را دید. چشمهایش را بست و مادرش را دید که در رختخواب پهلو به پهلو میشد. مثل اینکه دچار کابوس شده بود. چیزی زیر لب زمزمه میکرد. گویا همان ورد همیشگی را میخواند. ترانه نیز در تقلید از مادرش به خواندن همان ورد پرداخت. این تنها چیزی بود که از قرآن بیاد داشت. دستان زمخت ابلیس روی دهانش فشار آورد. دوست داشت زیر این فشار همهٔ وجودش له شود ولی نشد. با خودش فکر کرد چگونه مرا خواهند کشت؟ آیا چیزی برای کشتن هست؟ آری همیشه چیزی برای کشتن هست. آیا مورچه را هم میتوان تیرباران کرد؟ یا حلق آویز کرد؟ ذره را نمی توان اسیر کرد. آیا من اکنون برهنه و عربانم؟ احساس برهنگی نداشت.

وقتی دوباره رویش را بر گرداند که کار مرد تمام شده بود. ایستاده خود را جمع و جور میکرد که او روی تخت نشسته به کنج اتاق تکیه داد. پرسید «کنافت چرا قرآن میخواندی؟» نگفت که به تقلید از مادرم بود. در عوض

پرسید «اسمت چی بود؟» خودش هم نفهمید که چرا باید چنین پرسشی میکرد. گفت «به تو چه کنافت؟ دوست داشتی دندانهایت را خورد کنم؟ هان؟» و مشتش را جوری جلوی او به رقص آورد که انگار بچه می ترساند. در عوض صدای مردی از آنسوی در آمد که پرسید «تمام شدی مراد؟» این یکی پوزخند زنان گفت «آره حالا آمادهٔ جهنم شد.»

اعدام:

تا حیاط دونفر زیر بازویش را گرفته بودند. فکر میکرد توی استخوانهایش را مکیده اند و خالی است. یکی با دلسوزی جورش را کشید ولی دیگری نهیب زد «یالله تند باش.» توی حیاط حالش عوض شد. با دیدن آن همه فضایی که در کش و قوس بود جان گرفت. روی همان پاهایی که پیش از این فکرکرده بود خالی از استخوان است ایستاد و خیره به زمین و آسمان پرداخت. نا گهان نقبی به رویایش زده شد. نشانه ها را بازشناخت. در فضا چیزی در جریان بود که فقط به نوعی موسیقی شباهت داشت. و در بطن این موسیقی، شادی بود، غم بود، دانش بود. در دل این موسیقی چقدر شناکردن داشت. چتر آسمان، همان گنبد آبی مسجد را در ذهنش تداعی کرد. و در دل این فضا آدمهای واقعی هم حضور داشتند. سربازی با چهرهٔ آماس کرده توی چشمهایش خیره بود. و ا گر آن آدمها نبودند، آنوقت این فضا هیچ چیزی کم از رویا نداشت. حضور آنها به این رویا، یقینی می بخشید که برای او اهمیت حیاتی داشت. چه خوب که آنها حضور داشتند. و یک تکهٔ نورِ

دیوار مشترک

دیوار مشترک ستون جدیدی در خیابان است که نوشته های کوتاه شما بر آن درج می شود و چون دیواری در خیابان، پذیرای نوشته ها و نظره‌های شهروندان عادی کوچه ها و خیابان هاست. اگر دشمنان مردم رادیو و تلویزیون را به انحصار خود گرفته اند، دیوارها رسانه های آزاد مردم هستند.

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران

دیوار مشترک در تهران
</

فعالین کارگری و بحران انقلابی

لنا

آبان ۸۸

بحران انقلابی برآمد نموده در جامعه با تمام ویژگی هایش – توهم به بورژوازی اصلاح طلب وفقدان یک آلترناتیوانقلابی – طبقه کارگر را در موقعیت به مراتب بهتری نسبت به قبل قرار داده است. طبیعی است که در یک شرایط اعتلا و به میدان آمدن توده ها طبقه کارگر هر چند که از آمادگی لازم برای رهبری نمودن این جنبش برخوردار نباشد، اما می تواند بر بستر این شرایط موقعیت خود را تغییر دهد و امکانات بیشتری برای متشکل شدن فراهم نماید.

در گیرو دار بحران سیاسی و اجتماعی موجود که توده های وسیع مردم به میدان آمدند، طیف های مختلف در این رابطه بر حسب موقعیت خود درگیر ماجرا شدند تا ازهر فرصتی استفاده نمایند. پس از تظاهرات های میلیونی ، به دلیل عدم توانایی اصلاح طلبان در رهبری پیگیر، جنبش با افت مواجه شد. اما توده ها از هر فرصتی استفاده نمودند تا بحران انقلابی را زنده نگهدارند. تداوم بحران هر چند که ممکن است با مدارج کمتری نسبت به آغاز آن ادامه داشته باشد ، اما به هر حال باعث می گردد تا موقعیت به دست آمده همچنان حفظ گردد. بنا بر این هر ابتکار و راه حلی برای تداوم مبارزات ارزش و اهمیت بسزایی دارد و نباید از آنها غافل شویم.

جنبش کارگری هر چند که قبل از بحران و در جریان آن نیز یک پایه اصلی مبارزات بوده و هست، اما بخوبی میدانیم که برای به سرانجام رساندن بحران به شکل انقلابی ضروری است طبقه کارگر به شکل مستقل با تشکلهای خود و در مقیاس گسترده ای به میدان بیاید و رهبری را بدست بگیرد. طبیعتا این اصل مسلم برای ما به راحتی حاصل نخواهد شد و حتی از یک کانال مستقیم و فرموله شده نیز پیروی نمی نماید. یعنی واضح است که ما همواره در راستای ایجاد تشکل های کارگری باید فعالیت نماییم و از موقعیت فعلی نیز در این رابطه سود ببریم، اما آیا بر بستر شرایط موجود و با توجه به مجموعه ویژگی ها و عدم توانایی به میدان آمدن طبقه کارگر بطور مستقل باید همچون گذشته صرفا در راستای کمک به ایجاد تشکل های کارگری گام برداریم؟ یعنی فعالین کارگری بر بستر شرایط موجود وظیفه دیگری ندارند؟ و یا اساسا استراتژی ما باید تغییر نماید؟ طی چند سال گذشته – بطور مشخص از سال هشتاد تا کنون – فعالین رادیکال جنبش کارگری با ابتکارات و فعالیت خود بخشی از مبارزه جنبش کارگری را پیش بردند و از حصار ایجاد شده توسط استبداد عبور نمودند. هر چند این مسئله محدود و موردی بود و بارها با سرکوب و عکس العمل سیستم سرکوب مواجه شد اما به هر شکل، با وجود تمامی افت و خیز ها جنبش کارگری در راستای این سیاست پیشروی نمود.
بطور مشخص از سال ۸۱ که محمود صالحی به همراه عده ای دیگر از کارگران بدون مجوز روز کارگر را در سقر به خیابان کشاندند، این ماجرا شروع شد و پس از آن بر گزارى دیگر مراسم های روز کارگر برجسته ترین نوع این مبارزه بود.
آخرین بار روز کارگر ۸۸ بود که با وجود فضای شدید امنیتی، صد ها کارگر در پارک لاله مراسم برگزار کردند که هر چند با تهاجم وحشیانه مواجه شدند اما یک گام موفق دیگر در راستای پیشروی و کارگر محوری مبارزات بود.
بخوبی می دانیم که به میدان آمدن حتی بخش کوچکی از کارگران و فعالین کارگری حتی در روز کارگر با چه موانع بزرگی در ایران مواجه است. اما به هر شکل از هر فرصتی با توجه به توازن قوا و شرایط موجود استفاده شد تا مراسم روز کارگر برگزار گردد.

ابتکار عمل تبدیل مراسم دولتی خانه کارگر به تظاهرات ضد سرمایه داری کارگران از جمله موثرترین ابتکارات فعالین کارگری بود. و اوج این ابتکار در تظاهرات بزرگ امجدیه تا هفت تیر بود که چند هزار کارگر در آن شرکت داشتند.

اما همانطور که می دانیم همه فعالیت های تبلیغی و حتی برگزاری مراسم های روز کارگر، استراتژی عملی فعالین جنبش کارگری – کمک به ایجاد تشکل – را نه تنها تحت الشعاع قرار نداد بلکه در مجموع در راستای آن قرار داشت . به هر درجه و میزانی که جنبش کارگری پیشروی می کرد زمینه برای ایجاد تشکل کارگری و مطرح نمودن این مطالبه بیشتر می گردید.

اما بسیار ساده انگارانه خواهد بود که تصور نماییم فقط

تعدادی از فعالین جنبش کارگری از مقطعی – سال ۸۰ – به بعد تصمیم گرفتند در راستای کمک به ایجاد تشکل کارگری فعالیت نمایند و در این مسیر به موفقیت هایی دست یافتند. واقعبت این است که دهها سال است که ایجاد تشکل کارگری مطالبه کارگران بوده و در هر فرصتی تلاش نموده اند تا در این رابطه اقدام نمایند. بنابر این آنچه که طی چند سال اخیر باعث گردیده فعالین کارگری بتوانند به ایجاد تشکل های کارگری کمک کنند نه صرفا اراده آنها بلکه شرایط پدید آمده در این دوران بوده که این امکان را بطور نسبی فراهم نموده است. و البته بخوبی می دانیم که این موقعیت تا چه حد محدود و همراه با استبداد است. اما به هر شکل واقعبت موجود این است که گام های قابل توجهی در این رابطه برداشته شد. آنچه زمینه عینی حرکت در این راستا بوده، اعتصابات و اعتراضات کارگری بود که در چند سال اخیر افزایش یافت و ضرورت ایجاد تشکل کارگری را برجسته نمود. دهها اعتصاب ، راه بندان، تجمع و … تحرک عینی بودند که زمینه ساز ایجاد تشکل های کارگری شدند. بحران عظیم اقتصادی و ورشکسته شدن تعداد قابل توجهی از کارخانه ها بخش هایی از طبقه کارگر را به تحرک واداشت و ضرورت اتحاد و همبستگی و متشکل شدن در بین کارگران برجسته گردید.

با بر آمد بحران عظیم سیاسی و به میدان آمدن میلیون ها نفر از مردم شرایط جدیدی پدید آمد، که ضروری است به بررسی آن بپردازیم. در واقع جنبش کارگری و فعالینش در موقعیت جدیدی قرار گرفتند. بحران عظیم سیاسی موجود ، در واقع مطالبات مشترک زیادی با مطالبات کارگران دارد. آنچه که توده ها را به خیابان کشاند مطالبات وسیع اقتصادی و آزادیخواهانه ایست که منافع طبقه کارگر نیز در آن مستتر است. فشار اقتصادی و مضاعف طی چند دهه اخیر و استبداد و سرکوب گسترده ، جان توده ها را به لب رسانده و آنها را به خیابان کشاند. پرولتاریا در این میان نه تنها منافع مشترکی دارد بلکه پیگیرترین نیروی اجتماعی در به سر انجام رساندن این مطالبات است. بنا بر این ما فعالین کارگری نه تنها در مبارزات گسترده مردم باید فعالانه شرکت نماییم بلکه ضروری است نقش دخالتگر و تاثیر گذار داشته باشیم. اما صرفا شرکت ما در مبارزات مردم نمی تواند راه گشای منافع طبقاتی ما باشد و آنچه که در جریان بحران موجود می تواند و باید هر چه بیشتر برجسته شود ، سیاست کارگر محوری است.

اما اینکه چگونه ممکن است این مهم تحقق یابد موضوع اصلی بحث ما است. برای دخالتگری ضروری است گرایش کارگری آلترناتیو خود را طرح نماید. آلترناتیو کارگری جدای از احزاب و گروه های سیاسی خاص نیازمند جریان داخلی است که بتواند خود را مطرح نماید و در هر مقطع اعلام موضع نموده و موضع خود را مشخص نماید.

موضع فعالین کارگری در جریان بحران موجود از کانال خاص خود که طبیعتا مخفی خواهد بود باید بیان گردد و مورد قضاوت قرار گیرد. در جریان هر تظاهرات و یا حرکت اجتماعی باید روشن باشد که ما چرا و چگونه و با چه شعار هایی شرکت خواهیم کرد. در چه مواردی به میدان می آییم وچگونه از منافع خود دفاع می کنیم. بدین شکل ما نه تنها به سیاهی لشکر تبدیل نخواهیم شد بلکه پرچم خود را بر می افرازیم و صف مستقل کارگری را در بحران موجود نمایندگی خواهیم کرد. فعالین کارگری می توانند با اطلاعیه مستقل با شعارهای مستقل و جمع مستقل خود در بحران موجود دخالتگری نمایند و حتی اگر بالفعل نقش کم رنگی داشته باشند بالقوه نقش پررنگ تری خواهند یافت. تجربه سال ۵۷ ثابت نمود که صرفا شرکت در مبارزات خودبخودی که همراه با توهم به بخشی از بورژوازی است کافی نیست. ما باید ضمن شرکت در این مبارزات صف مستقلی را ایجاد نماییم که منافع ما را در دل این جنبش نمایندگی نماید . تنها بدین شکل و به مرور توده ها بین سرخ و سبز تمایزاتی قائل خواهند شد و هر دو را در جریان عمل خواهند سنجید.
گرایش کارگری با داشتن آلترناتیوومستقلی که بتواند رهنمود های مشخصی را در مبارزات جاری طرح نماید به مرور جای پای خود را محکم خواهد کرد. نقش گرایش کارگری در بحران موجود می تواند به مراتب از نقش بسیاری از احزاب و گروه های سیاسی فراتر رود و حضور عملی خود را در مبارزات اجتماعی و سیاسی جامعه تحقق بخشد.

گرایش کارگری دخالتگر نمی تواند از ظرف های موجود در این رابطه بهره ببرد به این دلیل که هر یک از آنها جایگاه خاصی دارند که هم نیاز به حفظ آنها است و هم تا حدودی نیمه علنی هستند. شرح وظائف آنها این اجازه را نمی دهد تا بتوانیم در ارتباط با بحران موجود آزادانه فعالیت نماییم. هر چند که تشکل های کارگری و فعالین کارگری در شرایط جدید می توانند در همان راستای اهداف خود، فعالتر و قوی تر حرکت نمایند ، که البته در جای خود بسیار با اهمیت و با ارزش است و باید به آن بهای لازم را داد. اما موضوع بر سر این نکته است که منافع کارگران ایجاب می نماید تا ظرف دیگری و آلترناتیو دیگری نیز وجود داشته باشد که مخفیانه اقدام نموده و

نقش سیاسی مشخصی بازی نماید. اگر گرایش کارگری قادر نباشد در این گیرودار موقعیت خود را در مقابل دیگر گرایشات سیاسی جامعه مطرح نماید ، شدیدا آسیب خواهد دید و میدان را به رهبران ناخلف واگذار خواهد کرد.
بیش از سه ماه از بر آمد مبارزات وسیع مردم می گذرد و در این مدت گرایشات خود را با شرایط جدید و در راستای منافع خود سازمان داده اند.

درطیف گرایش انقلابی دانشجویان با وجود فشارهای شدید پلیسی سال تحصیلی را با مرگ بر دیکتاتور و تظاهرات آغاز کردند و به نوبه خود در تداوم مبارزات نقش ایفا نمودند. گرایش سوسیالیستی و دیگر رادیکال ها در جنبش دانشجویی وزنه ای قوی هستند و می توانند ضمن فعالیت در راستای تداوم مبارزات، کفه ترازو را به سمت گرایش سوسیالیستی پایین آورند، اما در جریان مبارزات توده ای اخیر فعالین کارگری تا حدودی بی برنامه بودند و هنوز نیز واکنش متناسی بروز نداده اند. واضح است که موانع زیادی در این رابطه وجود دارد ولی بیش از موانع بی برنامهگی و عدم وجود سازماندهی مناسب باعث برخورد انفعالی گرایش کارگری شده است. در واقع با گذشت بیش از سه ماه هیچ عکس العمل مستقلی از جانب گرایشات کارگری بروز نیافته و بسیاری در انتظار به میدان آمدن آلترناتیو کارگری بوده و هستند. سیاست کارگر محوری در مبارزات توده ای زمانی زمینه تحقق می یابد که آلترناتیو فعالین کارگری به میدان آمده باشد تا بتوان انتظار داشت گرایشات دانشجویی ، فعالین جنبش زنان و … با آن متحد شوند. بر اساس سیاست کارگر محور در جریان مبارزات اخیر مثلا گرایشات انقلابی جنبش دانشجویی و زنان با چه گرایش کارگری می توانند متحد شوند؟ چه آلترناتیو کارگری در مقابل آنها قرار دارد تا بطور عملی بتوانند با آن همکاری نمایند؟
گرایش کارگری در جریان بحران اخیر ابتکار عمل به خرج نداد و خود را سازماندهی نکرد. بحران موجود و شرایط تغییر یافته سازماندهی و برنامه جدیدی را نیز طلب می نماید. بدون آن طبیعتا از جنبش موجود عقب خواهیم ماند و نقش دخالتگری برجسته ای نخواهیم داشت. ما در جریان مبارزات و مطالبات اقتصادی کارگری فعالیت در راستای سازماندهی لازم را داشته و داریم ما کمک می کنیم تا کارگران تشکل های خود را در این رابطه ایجاد نمایند، و در این رابطه خود را نیز سازمان دادیم. حال با بروز بحران وسیع سیاسی ضروری است سازماندهی خاص خود را در این رابطه نیز داشته باشیم و به رادیکال شدن جنبش توده ای و کارگری کمک نماییم. این نقش را نمی توان صرفا به احزاب سیاسی واگذار نمود، ما همواره در جریان مبارزه سعی بر آن داشته و داریم که جنبشی عمل نماییم و بخوبی می دانیم که نقش احزاب و گروه های سیاسی در بحران موجود کمرنگ است و هر یک نیز بنا به منافع و موقعیت خود عمل می کنند. البته واضح است که بخشی از آنها نیز می توانند در راستای منافع کارگران حرکت کنند، اما آیا این مسئله بار مسئولیت ما را کاهش می دهد و یا ممکن است بگویم نقش دخالتگری کارگری در بحران اخیرو سیاست کارگر محوری به ما مربوط نمی باشد و صرفا این موضوع را باید به احزاب سیاسی واگذار کرد؟ در نتیجه این سیاست ما یا گرفتار انحراف اگنومنیستی و یا دچار انفعال هستیم.

یا تصور می نماییم که جنبش موجود را با مطالبات ما کاری نیست، و در نتیجه فقط بدنبال مطالبات اقتصادی هستیم، ویا امکان دخالتگری را با توجه به توانایمان ممکن نمی دانیم. اما نه ممکن است مطالبات اقتصادی را از مطالبات سیاسی جدا نمود و نه ممکن است، دخالتگری را امری مطلق بدانیم. مبارزه برای مطالبات بروز کارگری همیشه در جریان بوده و منافع ما ایجاب می نماید این مبارزه را در چارچوب نظام سرمایه داری انجام دهیم . در این مسیر نیز دست آوردها و تجربیات زیادی بدست آوردیم، اما در موقعیتی که جنبش بر آمد می نماید و این امکان بیش از قبل ایجاد می شود که ما منافع همه جانبه و ضد سرمایه داری خود را پیش ببریم، غافل شدن از آن می تواند حتی ما را به مرز رفرمیسم برساند. در شرایطی که جنبش توده ای منافع وسیعی را در ارتباط با قدرت سیاسی طرح می کند، ما کارگران باید حد اکثر استفاده از موقعیت را در راستای منافع طبقاتیمان انجام دهیم. واقعبت این است که جنبش عظیم ضد دولتی شکل گرفته و اگر ما می خواهیم این جنبش را به جنبشی ضد سرمایه داری تبدیل نماییم ضروری است کاملا نقشه مند و با برنامه و سازماندهی مشخصی در آن دخالتگری نماییم. هر چقدر هم که ما در مقایسه با این جنبش گسترده کوچک و حاشیه ای باشیم، اما دلیل بر آن نخواهد شد که اهمیت موضوع دخالتگری نقشه مند را نادیده بگیریم. و کاملا بر عکس در جریان مبارزات توده ای اخیر بسیار با اهمیت است که ما نیز به سهم خود پرچم گرایش کارگری را بر افرازیم و هر چند بالفعل نقش ما کمرنگ باشد اما با ایجاد آلترناتیو کارگری ممکن خواهد شد تا بالقوه نیروهای زیادی به جبهه ضد سرمایه داری بپیوندند. مبارزه طبقاتی در هر دوره به شکل و سطح متفاوتی بروز می نماید که ما باید متناسب با آن خود را برای تاثیر گذاری در جهت منافع کارگری سازمان دهیم

بیانیه اتحادیه آزاد کارگران در خصوص قوانین جدید کار

علیه رسمیت یافتن و رواج فرم جدید قراردادهای کار به اعتراض برخیزیم

وزارت کار جمهوری اسلامی طی فراخوانی از تدوین و اجرائی شدن فرم جدید قراردادهای کار از سال آینده خبر داد.

براساس این فراخوان این فرم قرارداد به موجب ماده ۱۰ قانون کار جمهوری اسلامی و تبصره ۳ الحاقی به ماده ۷ قانون کار موضوع بند الف ماده ۸ و سرمایه گذاری صنعتی مصوب ۸۷/۸/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام از این پس باید مبنای رسمی کلیه قراردادهای کار قرار بگیرد.

کارگران

فرم جدید قرار داد کار یک تهاجم بزرگ از سوی سرمایه داری ایران برای تحمیل بیش از پیش بردگی مطلق بر کارگران و سپردن بی چون و چرای امنیت شغلی آنان بدست سرمایه داران است.

این فرم قرارداد مفاد زیر را در بر دارد:

۱- میزان ساعات کار و شروع و پایان آن از این پس نه بر اساس عرف رایج بلکه بر اساس توافق کارگر و کارفرما خواهد بود که در زمان انعقاد قرارداد کار طبق توافق طرفین در فرم قرارداد قید خواهد شد.

۲- مزد کارگران در این فرم قرارداد پس از ذکر مزد ثابت از این پس بصورت هم روزانه و هم ساعتی طبق توافق کارگر و کارفرما تعیین خواهد شد.

۳- در این فرم قرارداد پاداش افزایش تولید یا بهره وری بر اساس توافق کارگر و کارفرما حین انعقاد قرارداد قابل پرداخت است و کمک هزینه ماهیانه مسکن، کمک عائله مندی و کمک هزینه اقلام ماهیانه مصرفی خانوار بطور زیرکانه ای از شمول مصوبات قانونی بسیار نا چیز تاکنونی نیز خارج شده است.

۴- ماده ۱۳ فرم جدید قرارداد کار اختصاص به فسخ قرارداد دارد و سفید گذاشته شده است تا کارگر و کارفرما حین انعقاد قرارداد بر اساس توافق طرفین آن را پر کنند. از نظر ما در اتحادیه آزاد کارگران از آنجا که در ایران بر پائی تشکلهای مستقل کارگری در محیطهای کار ممنوع است و از آنجا که هیچ امکانی برای انعقاد قراردادهای جمعی از سوی کارگران با کارفرمایان وجود ندارد از این پس و بر اساس فرم جدید قرارداد کار، کارگران حین انعقاد قرارداد با کارفرما بعنوان یک فرد که هیچ پشتوانه حتی نیم بند قانونی و قدرتی برای چانه زنی ندارند در معرض امضای بی چون و چرای تمامی شرایطی که کارفرما خواهان آن است قرار خواهند گرفت و از این رهگذر شرایط بمراتب برده وارتری از سوی سرمایه داران بر طبقه کارگر ایران تحمیل خواهد شد.

اتحادیه آزاد کارگران ایران ضمن رد و محکوم کردن قاطعانه رواج چنین فرم قراردادی، عموم کارگران ایران و تشکلهها و نهادهای کارگری موجود را به اعتراض علیه فرمهای جدید قرارداد کار فرا میخواند و طی روزهای آتی در راستای آگاهی کارگران اقدام به افشای زوایای مختلف و به غایت ضد کارگری این فرم قرارداد خواهد کرد.

اتحادیه آزاد کارگران ایران – سی ام آبانماه ۸۸

اعتراض تشکل های کارگری نسبت به سرکوب کارگران

جمعی از تشکل های کارگری با انتشار بیانیه ای بر آزادی فوری و بدون قید و شرط همه ی زندانبان سیاسی، به ویژه کارگران زندانی و توقف کامل تهدید و ارعاب کارگران تاکید کرده اند در این بیانیه آمده است:
گماشتگان سرمایه تعدادی از کارگران و فعالین کارگری را مورد ضرب و جرح قرار دادند و حدود ۱۵۰ نفر از آنان را بازداشت و بیش از دو ماه، بدون رعایت حقوق اولیه و انسانی آنان در زندان نگاه داشتند.

در بخش دیگری از این بیانیه تشکل های کارگری مجرمان واقعی کسانی عنوان شده اند که با استثمار کارگران و تصاحب دسترنج میلیونها کارگر و زحمت کش آن ها را به معنای واقعی از هستی ساقط میکنند؛ با انواع ترفند ها، از جمله به بهانهی خصوصی سازی کارخانه ها و موسسات دولتی را به ثمن بخش در اختیار می گیرند و با چوب حراج به اموال عمومی، سرمایه های اجتماعی و منافع عموم مردم را به خطر می اندازند.



کارگران برق خیابان های شهر مکزیکو را تسخیر کردند!

گزارشی از تظاهرات باشکوه کارگران در روز ۱۱ نوامبر ۲۰۰۹ برابر با ۲۰ آبان ۱۳۸۸

بهرام قدیمی

امروز یکی از روزهای مهم تاریخ جنبش کارگری در مکزیک خواهد ماند. در پی فراخوان سندیکای مکزیکی برقکاران در اعتراض به اشغال پلیسی – نظامی شرکت برق مرکزی، مصادرهٔ غیرقانونی این شرکت، اخراج فوری حدود ۴۵ کارگر از آن، و تعطیل کردن سندیکای مکزیکی برقکاران، به دلیل یک ماه مقاومت در حرکت اعتراضی و اعتصاب، روز ۱۱ نوامبر ۲۰۰۹ به عنوان روز اعتصاب عمومی اختطاری برگزیده شد.از ساعت ۷ صبح تمام اتوبان های ورودی به شهر مکزیکو به اشغال تظاهرکنندگانی در آمده بود که یا خود از فعالین این سندیکا بودند، و یا در همبستگی با آن به خیابان آمده بودند. تظاهراتی که از چهار نقطه به سوی میدان مرکزی شهر راه افتاده بود، چهرهء شهر را عوض کرده بود. کم شدن قابل ملاحظهء تردد اتومبیل ها در خیابان های اصلی مرکز شهر، یاد آور روزهای تعطیلی بود.

پس از اشغال شرکت برق مرکزی و آغاز مبارزهء سندیکای مکزیکی برقکاران علیه آن، فعالین سندیکا کار ترویجی گسترده ای را در سراسر کشور آغاز کردند. جمع آوری ده ها تن مواد غذایی برای کمک به خانواده های کارگران بیکار شده، شرکت بسیار بسیار گسترده نیروهای مختلف در تظاهرات امروز و دفاع نمایندگان مجلس محلی از حزب انقلاب دمکراتیک که در روزهای اول فقط تعداد کمی از آنان به صورتی فردی از سندیکا حمایت می کردند، و دست آخر گشودن بیش از بیست مرکز جمع آوری کمک به کارگران اخراجی، نشان دهندهء گسترهء این فعالیت است.

در ده ها نقطهء شهر، از ساعت هفت صبح پرچم های سرخ و سیاه، به نشانهء اعتصاب نصب شد. به محض آن که کارگران از این پرچم ها کمی فاصله می گرفتند، نیروهای پلیس این پرچم ها را پایین می آوردند تا مردم آن را نبینند.

در حالی که تمام جاده های ورودی شهر به اشغال کارگران و گروه های دیگر در آمده بود، نیروهای پلیس فدرال با تحریکات و حملهء مستقیم تا آن جا که دستشان بر می آمد کارگران را زیر ضرب گرفتند.



در کیلومتر ۴۶ اتوبان مکزیکو به کرتارو (شمال غربی شهر مکزیکو) ، پلیس با شکیک گاز اشک آور و گلوله به راه بندان کارگران حمله می کند که طی آن تعدادی زخمی و ده نفر دستگیر می شوند.

همچنین در اتوبان هایی که به پوئبلا (جنوب شرقی شهر مکزیکو) و کویرناوکا (جنوب شهر مکزیکو) منتهی می شود نیروهای ضد شورش فدرال با اعمال خشونت و استفاده از گاز اشک آور با کارگرانی را که راه را بسته بودند، درگیر شدند.

روزنامه خورنادا از یکی از کارگران کاروانی را که عازم مکزیکو بود چنین نقل می کند: حدود ظهر در محل



پرداخت پول اتوبان در تپوتستان (جنوب شهر مکزیکو) دو اتومبیل پلیس فدرال از کاروان می خواهند که با هم حرکت نکنند. آن ها وقتی یا پاسخ منفی کارگران مواجه می شوند، با مشت لگد به وسایل نقلیه می کوبند. و بدین ترتیب درگیری آغاز می شود.

ساکتین سوچی میلکو و تالاپان (هر دو واقع در جنوب ایالت مرکزی) چند بار اتوبان خروجی جنوب شهر مکزیکو را بلوکه کردند.

در ایالت مکزیک، معترضین در سه نقطه کیوسک های پرداخت هزینهء اتوبان در جادهءپچوکا (در شمال شهر مکزیکو) به اشغال در آوردند و به عابرین اجازه دادند به طور مجانی از اتوبان استفاده کنند.

حدود ۴۰۰ نفر دیگر از کارگران سندیکای برقکاران مکزیک، به همراهی اعضای «جبهه خلق در دفاع از زمین– آتکو» و دانشگاهیان دانشگاه چاپنیکو کیوسک پرداخت مخارج اتوبان پنیون – تسکوکو (شرق شهر مکزیکو) را به اشغال خود در آوردند.

برقکاران به همراهی جبهه خلقی فرانسیسکو ویلا و دانشجویان دانشگاه آراگون خیابان های مرکزی نتساولکویتول (شرق شهر مکزیکو) را اشغال کردند.

حدود هزار کارگر که اتوبان مکزیکو – کرتارو (در شمال غربی شهر مکزیکو) را در کیلومتر ۳۲ بسته بودند، نیز توسط نیروهای پلیس کنار زده شدند.

در شهر مکزیکو، ترافیک تقریباً شبیه به روزهای تعطیل و یک شنبه ها بود. هیچ نقطه از خیابان های اصلی مرکز شهر نبود که گروهی از تظاهر کنندگان از آن عبور نکرده باشد.

یک گروه از زنان سندیکای برقکاران مکزیک، با شعار «پول برق ندهید، چراغتان را خاموش کنید!» از نقاط مرکزی شهر عبور کردند. زنان سندیکا از چند روز پیش تظاهرات مستقل خود را نیز سازماندهی کرده بودند.

با این حال مهمترین مرکز فعالیت سندیکای برقکاران مکزیک در شهر مکزیکو متمرکز بود. از نخستین دقایق اعتراض پرووکاتورهای دولتی کوشیدند درگیری ایجاد کنند. با این حال دفاع سازمان های توده ای، و گروه های چپ از کارگران چشم گیر بود. اگر چه در روزهای نخستین فقط تنی چند از نمایندگان حزب انقلاب دمکراتیک از سندیکا دفاع می کردند، اما با مقاومت کارگران، این حزب مجبور شد هرچه بیشتر علیه بسته شدن شرکت برق مرکزی مکزیک اعتراض کند.

شرکت سندیکاهای دیگر، بخصوص کارگران تلفن و دانشگاهیان در اعتصاب اختطاری روز ۱۱ نوامبر می تواند تا هر زمان که مقاومت کارگران ادامه پیدا می کند، گسترش یابد.

یکی از رهبران قدیمی معلمان شرایط فعلی را با مبارزات گذشته مقایسه کرد: با این که ما در گذشته نیز شاهد همبستگی بین کارگران و دانشگاهیان بودیم، اما اخراج یک شبهء ۴۴ هزار کارگر در تاریخ مکزیک سابقه ندارد.

جنبش های اجتماعی مکزیک که از همان روز اول علیه فرمان رییس جمهور موضع گرفته بودند، با شرکت گستردهء خود، اتحاد کارگران در مبارزه علیه بازپس گرفتن دستاوردهایشان به نمایش گذاشتند.

با این حال نظرات مردم یکی نیست. بودند کسانی که به تظاهر کنندگان ناسزا می گفتند، این امر تأکیدی ست بر نیاز و وظیفهء فعالیت علیه تبلیغات بی حد رسانه های گروهی مکزیک در دفاع از فرمان رییس جمهور.

در کنار اهداف مشخص دولتی، مانند وزارت کار، روز ۱۱ نوامبر ۲۰۰۹ ساختمان های مرکزی تلوزیون آزتکا و تلویزا نیز از نقاط مهم اعتراضی بودند. به همین دلیل تظاهرات در مقابل ساختمان های مرکزی تلویزا و تله آزاتکا، که بزرگترین بنگاه های دروغ پراکنی هستند بجا و منطقی بود. برخورد گویندگان و خبرنگاران این دو بنگاه، آن چنان رسمی ست که به نظر می رسد آنان برنامه هایشان را در هماهنگی کامل با نمایندگان دولت تهیه می کنند.

برای آن که تصویری از تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات عظیم این روز داشته باشیم، کافی ست در نظر بگیریم که از ورود صف اول تظاهرات به زوکلو (میدان اصلی شهر مکزیک) تا صف آخر آن سه ساعت طول کشید.

همزمان با استان مرکز، در ایالت های مختلف، مانند پویلابلا، می چوآکان، خلیسکو، گرررو، ایالت مکزیک، چیاپاس، و اوآخاکا نیز در همبستگی با سندیکای برقکاران مکزیک اعتراضات کارگران در اشکال مختلفی خود را نشان می داد.

یک موضوع بسیار جالب، تغییر شیوهء سخن گفتن نمایندگان سندیکا و شعارهای آنست. در یکی از تراکت های امروز، سندیکا خطاب به خلق مکزیک، پنج خواست محوری را مطرح می کرد:

«– پس گرفتن فرمان رییس جمهور در مورد شرکت برق مرکزی و برقراری مجدد قانون اساسی.

– خروج نیروهای «پیشگرایانه پلیس فدرال» PFP از تأسیسات شرکت برق مرکزی. قطع سرکوب، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت ارتش به پادگان ها.

– دفاع از خدمات عمومی به عنوان اموال عمومی کسانی که هیچ چیز ندارند (آب، برق، آموزش عمومی، امنیت اجتماعی، بهداشت، ترابری عمومی، و غیره). مخالفت با پایین آوردن هزینه های عمومی دولت.

– در دفاع از استقلال انرژی و غذایی کشور.

– حل خواست های کارگران روستایی کشور.»

مسألهء سیاسی و رادیکال شدن خواست های سندیکا، از جمله خواست آزادی زندانیان سیاسی، نشان می دهد که اگر دولت موفق نشود در آینده نزدیک این جنبش را به کنترل خود در آورد، این حرکت صنفی و دفاعی کارگری می تواند در ائتلاف با نیروهای دیگر، به یک جنبش سیاسی اجتماعی بزرگ تبدیل شود.

شهر مکزیکو، ۱۵ نومبر ۲۰۰۹

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه

نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

بخش شانزدهم

وقتی که در سال ۱۹۰۳ برای حیات مجدد بخشیدن به تشکیلات به تفر برگشتم و به این دکتر پیشنهاد کردم که نقش عضو «ذخیره» را به کنار گذاشته کار فعال کمیته را در دست بگیرد . با حالت تعجب نگاهم کرد و پرسید «چطور می توانم کار فعال انجام دهم؟چه کسی در ذخیره خواهد بود ؟»او نقش خود را چیزی دائمی تعبیر می کرد. بعد از به جای گذاشتن مقداری نوشته برای کمیته تفر از طریق مسکو به یاروسلاول حرکت کردم. از آنجا می بایست به کوماستروما بروم. این شهر آخری هنگامی که در زوریخ بودم در مشورتی که بین عمو و بوریس انجام گرفته بود به عنوان مرکزی انتخاب شده بود که از آنجا می بایست با شهر های دیگر در منطقه پارچه بافی ارتباط برقرار کنم.در مسکو یک دوست صمیمی ام را به نام وراکورفنیکور ملاقات کردم. او هم زوریخ را همان تازگی ترک کرده بود و به این زودی با گذرنامه ی قرض شده ای ترتیب مستقر شدن در مسکو را داده بود. از آنچه که او به من گفت جمع بندی کردم که سازمان مسکو در دوران سخت خود به سر می برد. از اولین روزهای اقامت شان اووکالافرا فتودورویچ که غیر قانونی زندگی می کردند، مجبور بودند کمیته ی مسکو را که قبل از ورود آنها وجود نداشت متشکل کنند. ولی آنها تا حومه پیش نرفتند. محل پر از جاسوس بود و جنبش زوپاتوف * در اوج خود به سر می برد. هر بار که آنها کمیته ای تشکیل می دادند چند هفته طول می کشید و بعد دستگیر می شدند . با وجود این خود را نمی باخندند و کار را حتی با اشتیاق بیشتری انجام می دادند. ماکسیم گورگی به طرز قابل ملاحظه ای سازمان مسکو را کمک کرد. ورا به من گفت که آنها قصد داشتند یک برنامه فرهنگی مخفی به نفع سازمان تشکیل دهند . ماکسیم گورگی دعوت شده بود وو من قادر می شدم او را ملاقات کرده و شخصاً با او گفتگو نمایم.

این ملاقات یکی از آرزوهایم بود ولی نظم به شدید ترین وجهی مراعات می شد و من خود اولین کسی می شدم که به این رفیقی که برای امور حزبی مسافرت کرده و چند روز به خاطر موضوعات کاملاً شخصی معطل شده بود، اعتراض کنم. بنابراین منتظر این تجمع نشدم. برای جبران ورا یک بلیط برای تئاتری که نمایشنامه گورکی به نام اعماق پائین تر بر روی صحنه داشت برایم تهیه کرد. نمایشنامه بسیار موفق بود و وقتی که در آخرین صحنه پرده پائین آمد حضار با سروصدای بسیار خواستار حضور نویسنده شدند. در جواب آنها گورکی که هنوز مرد جوانی بود به طرز کاملاً ناشایانه ای به روی صحنه آمد. همچون خرسی تعظیم کرد و شروع به تکان دادن دستمالی کرد که به وسیله ی آن به طور مداوم صورتش را پاک می کرد. آن شب در اتاق راحت یک دانش آموز زیبا و جوان ریاضی که شبیه دختر کوچکی بود گذراندم. اسم این دختر کوچک واوارا یاکوفلوا بود.

شب در راه مسکو به یاروسلالول تصادفی رخ داد. قطار در یکی از ایستگاههای کوچک به طرز وحشتناکی متوقف شد. معلوم شد که در یکی از واگن ها (واگن من) اشکالی رخ داده بود که می بایست از بقیه جدا نمود. همه ی وسائلمان روی صحن ایستگاه قطار گذاشته شد. از وحشت نزدیک بود سکنه کنم وقتی که چشمم به سبد پر از نوشته های غیر قانونی افتاد که در روی تمام وسائل موجود در سکوی قطار خودنمائی می کرد. ولی هنگامی که چشمم به پلیسی که با جدیت تمام از اجناس قاچاق مواظبت می کرد افتاد به زحمت توانستم جلوی خنده خود را بگیرم. آن قدر در آن ایستگاه توقف کردیم که من از سرما خشکم زد.این و به علاوه ی قدم زدن ها بیشانه ام در تفر که هنوز از آن بهبود نیافته بودم باعث شد که به هنگام ورود به یاروسلال دچار مرضی شدیدی گشتم. به سختی توانستم خود را به طرف راننده تاکسی که مرا به خانه بوتیلاوا برد بکشانم. بوتیلاوا نصفی از نوشته هارا برداشت و قول داد که بخشی از آنها را برای کوستروما و ایوانوفا –فوزنسسک به کنار گذارد. سپس مرا به خانه ی دیدریکیلها (ماریا،الگا و نینا) برد جائی که امکان بهبودی یافتنم وجود داشت ولی ماریا و الگا از مسکو جائی که دوره ای در زندان تاگانکا گذرانده بودند برگشته بودند. آنها در جریان اتحاد شمالی درگیر شده بودند که به وسیله ی پلیس و به برکت خیانت جاسوس رسوا (منشیکوف) کشف شده و در آوریل ۱۹۰۲ درهم شکسته شده بود. وقتی که مهاجر پیر بلومفلد در مرز دستگیر شد دفترچه آدرسی از او پیدا شد.

ادامه دارد ...

حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان

نام بانک در سوئد	Nordea
نام دارنده حساب	Jens-Hugo Nyberg
account number: 	155 69
28-8 SEK	
IBAN: 	SE41 9500 0099 6034 1556 9288
BIC-Cod (SWIFT-adress): 	NDEASESS

و در بانه و قصر شیرین

شلیک کنم



گلوله من چیست..؟

گلوله من چیست ای برادر فولادی..؟

گلوله من چیست جز

ستاره ای که نعره ی انتقام

می کشد

و مهاجم وحشی را از آسمان بانه بر صخره های سفر

منفجر می کند

گلوله من چیست..؟

ستاره های بوکان می تابند

و مردان قبيله زیر ستاره های سرخ

حماسه های کوهی می خوانند

می دانم که برادرانم از رود گذشته اند

می دانم که صدای باران